

# سرمایه سالاری راه فاشیسم را هموار می‌کند!

نوشته دکتر احمد سیف (لندن)



شیخ مخوفی بر اروپا سایه افکنده است. همان شبی که در سالهای ۲۰ و ۳۰ قرن حاضر بر اروپا سایه افکنده بود تا در میان دریایی از خون و کثافت به صورت واقعیتری در دزداناک و شرم‌آور عینیت پیدا کند. اروپای متمدن برای مسئولیت‌گریزی خویش در برخورد با این شیخ بهای گزافی پرداخت. گذشته از میلیونها جان و تن مهربان که از دست رفت، خود نیز ویرانه‌ای شد تا پس آنگاه به کمک دلارهایی که در پوشش طرح مارشال به اروپا سرازیر شده بود، بازسازی شود. توگویی که تاریخ اگرچه تکرار ناشدنی است، ولی برای جوامعی که به حافظه تاریخی خویش وفادار نمی‌مانند، دارد تکرار می‌شود.

این شیخ در مراحل تاریخی گوناگون به یک صورت جلوه‌گر نمی‌شود. اگر در مقطعی به جد مداخله طلب بود، در این روزگار که دور، دور، دور، یک‌تازی تفکرات نئولیبرالی است، با انتقاد از مداخلات دولت، به ویژه در حوزه پرداخت بیمه بیکاری و کمک‌های مالی به غیربومی‌ها جلوه‌گر می‌شود. اگر درجایی شکل و شمایل بی‌توجهی به قتل عام را می‌گیرد [در برخورد با تراژدی بوسنی] در جایی دیگر به فقر بی‌توجه است. و باز در جای دیگر، با همه اختلافاتی که در بین کشورهای اروپایی وجود دارد، در برخورد با مقوله مهاجرت و پناهجویی این شیخ به صورت اتفاق نظر چشمگیری که در بین این کشورها وجود دارد، نمایان می‌شود. نه فقط دولت‌ها در پذیرش سیاست‌های راست‌گرایانه و حتی نژاد پرستانه از یکدیگر سبقت می‌گیرند، بلکه نهادها و سازمانهای متعددی که مشروط به هیچ کنترل دموکراتیکی از سوی مردم نیستند، و به تعبیری

حتی خارج از حوزه فعالیت دولت‌های انتخاب شده و مسئول قرار دارند، زندگی و سرانجام میلیونها انسان خانه به دوش و بی‌پناه را در دست گرفته‌اند (مثلاً Europol). ماه و سالی نیست که قوانین تازه و تازه‌تری که هدفی غائی از تصویب آنها بستن مرزهای اروپا است به مجموعه قوانین جاری در این جوامع اضافه نشود. البته از کوشش برای دشوارتر کردن شرایط زندگی پناهجویانی که در اروپا پناه بسته‌اند نیز غافل نیستند و غفلت نمی‌کنند. اگر چه رشد جریانات و سازمان‌های نئوفاشیستی به صورت یک نیروی فشار زمینه‌ساز تدوین این قوانین است ولی پذیرش و اجرا و مقبولیت یافتن این قوانین به نوبه خود موجب رونق یافتن بازار این سازمان‌ها شده است. این دو به گونه‌ای بسیار پیچیده با هم و برهم عمل می‌کنند. دولت‌های اروپایی می‌کوشند بر روی این جریانات سوار شده، در قدرت بمانند. احزاب بر کنار از قدرت می‌کوشند با تکیه هرچه افزون‌تر بر این جریانات خود را به قدرت برسانند. نتیجه این مسابقه و رقابت جنون‌آمیز همین وضعیت مایوس‌کننده حاکم بر اروپاست. جریانات چپ در این جوامع از رمق افتاده‌اند. اتحادیه‌های کارگری در نتیجه بیکاری گسترده و مزمن و هجوم بی‌سابقه سرمایه به دست‌آوردهای

نهضت‌های کارگری در صد سال گذشته، سایه‌ای لرزان از گذشته نه چندان دور خویشند. به عبارت دیگر، به نظر نمی‌رسد که در سرراه گسترش بیشتر نفوذ احزاب و جریانات نژاد پرست و فاشیست مانعی وجود داشته باشد.

از سوی دیگر، با همه هیاهویی که در باره پیروزی سرمایه سالاری و «پایان تاریخ» می‌شود، بحران عمیق و سخت جان اقتصادی هم بهترین زمینه ساز پیشرفت این جریانات شده است. مقبولیت انتخاباتی یافتن این سازمان‌ها در شماری از کشورهای اروپایی زنگ خطری است که باید به راستی جدی گرفته شود. برخلاف ساده‌اندیشی شماری از سیاستمداران، جریانات فاشیستی و نئوفاشیستی ممکن است با استفاده از اهرمها و مکانیسم‌های دموکراتیک به قدرت برسند، ولی به این اهرمها و مکانیسم‌ها باور و اعتقاد ندارند. به یاد داشته باشیم که هیتلر و موسولینی هم با انتخابات به قدرت رسیدند. این که در سریر قدرت دست به چه جنایاتی زدند، روشن‌تر از آن است که توضیح بیشتری بطلبد.

## مختصات هفتگانه شیخ فاشیسم

و اما، چرا فاشیسم در دوره‌ای که به ظاهر با ظفرمندی و پیروزی سرمایه سالاری در سطح جهانی همراه است، خصلت‌بندی می‌شود؟ قبل از ادامه بحث بدنیست یادآور شوم اگر چه آشکارا ظهور این شیخ می‌تواند متفاوت باشد، ولی در گوهر این شیخ مختصات کم و بیش مشابهی وجود دارد. پس، این مختصات را فهرست وار ارائه می‌کنم:

۱- هیچ کدام از این جریانات ریز و درشت، برنامه اقتصادی منسجم برای بیرون رفتن از بحران کنونی ندارد.



می‌خواهند سرمایه  
سالاری پیش رفته  
داشته باشند، با  
شکلی از برده‌داری  
مدرن و پسا مدرن  
روبرو هستیم. در  
این جوامع که قرار  
است سرمایه  
سالاری باشند،  
کارگران در  
بی‌حقوقی به بردگان  
عهد عتیق  
بی‌شبهت نیستند  
ولی در عین حال  
مجبورند با  
تکنیک‌های  
پیشرفته محصولات  
مورد نیاز جوامع  
مادر را تولید کنند.

در آنها به صورت سود دگرسان شود؟ مزدهای  
برداختی در کشورهای درحال توسعه کمتر از  
آن است که به کارگران امکان مصرف این کالاها  
را بدهد. از سوی دیگر، بیکاری مزمن و کاهش  
بیمه‌های رفاهی و دیگر پرداخت‌ها به این  
معناست که در کشورهای مادر نیز فروش این  
تولیدات با مشکل مواجه خواهد شد. در  
چارچوب سرمایه‌سالاری، برای کاهش بیکاری  
در کشورهای مادر راهی غیر از کاهش نرخ  
واقعی مزد وجود ندارد. یعنی، اگر نرخ واقعی  
مزد در کشورهای مادر سقوط نکند، با  
کنترل‌زدایی‌های انجام گرفته و رهاشدن سرمایه  
از «مداخلات دست و پاگیر» دولت‌ها، دلیلی  
ندارد که بنگاه‌های فراملیتی که اگر شهروند  
جایی باشند، تنها و تنها شهروند دارالخلافت  
سودآباد هستند، در این جوامع بمانند. واقعیت  
این است که اگر ماندنشان «به صرفه» نباشد،  
نخواهند ماند. به سخن دیگر می‌خواهم براین  
نکته انگشت گذاشته باشم که تحولات ساختاری  
سرمایه سالاری به جایی رسیده است که  
می‌توان گفت، سرمایه به واقع وطن ندارد و  
همین بی‌وطنی برای توسعه میان مدت و

به غیر از اقلیتی که در این جوامع به صورت  
دنبالچه سرمایه بین‌المللی و در واقع به عنوان  
داروگان و کلانترهای محلی عمل می‌کنند و از  
رفاه اقتصادی قابل توجهی برخوردارند، اکثریت  
قریب به اتفاق مردم در این جوامع مصرف  
کنندگان آنچه که با کمک سرمایه بین‌المللی در  
این کشورها تولید می‌شود، نیستند. جایجا شدن  
تولید و انتقال تولید از کشورهای سرمایه  
سالاری مادر به کشورهای درحال توسعه و  
ضرورت مصرف همین تولیدات در کشورهای  
مادر در حالی که فقر و نداری در این کشورها رو  
به افزایش است، یکی از عوامل بسیار مهم در  
ایجاد بحرانی است که امروزه سرمایه سالاری با  
آن مواجه است. سرمایه از سویی نمی‌تواند از  
امکانات بسیار جذابی که برای بهره‌کشی از  
نیروی کار در این جوامع پیش آمده است چشم  
پیوشد، و از سوی دیگر، خود در تجربه روزمره  
می‌داند و می‌بیند که تولید تنها نیمی از  
معادله‌ای است که نظام سرمایه‌سالاری را  
می‌چرخاند. تولید ارزان خیلی خوب است ولی،  
اگر همین روند ادامه یابد، چه کسانی این  
تولیدات را به مصرف می‌رسانند تا مازاد مستتر

۲- دیدگاه همه این جریانات با نژاد  
پرستی عریان و گاه پوشیده خصلت‌بندی  
می‌شود.

۳- همه این جریانات به شدت خارجی  
ستیزند.

۴- از هیچ فرصتی برای اعمال خشونت  
غفلت نخواهند کرد. به سخن دیگر، خشونت  
سالاری جزء جدایی ناپذیر این نگرش است.

۵- اگرچه از امکانات دموکراتیک موجود  
در جوامع سرمایه‌سالاری استفاده می‌کنند،  
ولی یکسره سالاری در حوزه آندیشه وجه  
مشخصه این جریانات است.

۶- با این که محدودیتی برسرراه  
فعالیت‌هایشان در اروپا وجود ندارد ولی،  
فرصتی را برای ایجاد اغتشاش و درگیری از  
دست نمی‌دهند و حتی در مواردی به تمرینات  
نظامی مشغولند.

۷- جریانات فاشیستی و نئوفاشیستی در  
کشورهای عضو اتحادیه اروپا به شدت با  
عضویت کشورشان در این اتحادیه مخالف  
هستند. به سخن دیگر، پیروزی این جریانات  
در اروپا، به واقع نشانه پایان پروژه وحدت  
اروپا نیز هست.

در یک مقاله کوتاه نمی‌توان به همه این  
وجوه پرداخت. پس به اختصار در باره چند نکته  
بهم مرتبط سخن خواهیم گفت.

مشکل اساسی اروپا در این جوی که بر آن  
غالب شده این است که اگر چه به کارآرزان  
مهاجران و پناهجویان بیشتر از همیشه نیازمند  
است، ولی خود مهاجران و پناهجویان را  
نمی‌خواهد. از جمله دلیل آن هم این است که  
تغییرات و تحولات پیش آمده در اقتصاد  
جهانی، تولید با حداقل هزینه را ضروری ساخته  
است. اگر اروپا نتواند هزینه تولید را به قدر  
کفایت کاهش بدهد، قادر به رقابت با تولیداتی  
که در کشورهای درحال توسعه، از ترکیب  
سرمایه و تکنیک پیش‌رفته سرمایه سالاری  
غرب و کار فراوان و ارزان این جوامع تولید  
می‌شود، نخواهد بود. واقعیت این است که در  
شماری از کشورهای در حال توسعه که با در  
پیش گرفتن برنامه‌های تعدیل ساختاری

درازمدت آن بسیار مخرب و زیان آور شده است. یعنی، تغییر توازن قوا در سالهای اخیر به سود سرمایه، رفته رفته به صورت بلای جان سرمایه درآمده است. تردیدی نیست که تقسیم جدید کار بین المللی در حال شکل گیری است. ولی جا افتادن این تقسیم بندی جدید بی درد و حتی کم درد نیست. از سویی، تولیداتی که ارزش افزوده بالاتری دارند هم چنان در کشورهای مادر باقی خواهند ماند و آنچه نصیب کشورهای در حال توسعه خواهد شد، تولیدات عمدتاً کارطلب و با ارزش افزوده پایین است. و اما ساختار اقتصادی در جوامع مادر نیز به گونه‌ای است که نه فقط بخشی از کارگران مهارت قابل توجهی ندارند بلکه با سرعتی که تکنیک‌ها تغییر می‌کند، بر شماره کارگران فاقد مهارت و یا فاقد مهارت‌های مطلوب و خواستنی هر روزه اضافه می‌شود. اگر دولت‌ها در این جوامع می‌توانستند و یا می‌خواستند با تخصیص هزینه‌های لازم به آموزش و بازآموزی نیروی کار بپردازند، بدون تردید دامنه این مشکل کاهش می‌یافت. ولی واقعیت این است که در کمتر کشوری می‌توان از این دست برنامه‌ها سخن گفت. تقریباً در بیشتر موارد ما با کاهش بودجه‌های آموزشی و تحقیق و توسعه روبرو هستیم.

بنگاهها و شرکت‌هایی که نمی‌توانند محصولات تولید شده خود را به فروش برسانند، به این نتیجه می‌رسند که باید بر «کارایی» خود بیافزایند و یا از هزینه‌های خویش بکاهند. اگر میزان واقعی مزد کاهش نیابد، تنها راه عملی دیگر، کاستن از شماره کارگران است. هر کدام از این دو که اتفاق بیافتد، علت اصلی بحران برطرف نمی‌شود. از سوی دیگر، عملکرد این بنگاهها در کشورهای در حال توسعه نیز خالی از مشکل و دردسر نیست. یعنی این بنگاهها نیز نه فقط مشکلات دست و پاگیر زیادی در پیوند با بهداشت محیط زیست ایجاد می‌کنند که به خصوص برای کسانی که در بخش کشاورزی شاغل هستند، بسیار مسئله آفرین خواهد شد، بلکه بخشهای نیمه صنعتی و صنایع دستی جوامع در حال توسعه را به ورشکستگی

**سیاست‌های جهانی شده در اروپا با گسترش فقر و ناداری و اشغال در کشورهای بین‌المللی و کشورهای در حال توسعه، عمده‌ترین عامل رشد فقرات و گسترش فقرات در کشورهای در حال توسعه است.**

می‌کشاند که پی‌آمدش گذشته از همه مصائب درازمدت از جمله این است که این شیوه اداره اقتصاد بخشی از شهروندان را ابتدا از دایره تولید به صورت دست‌فروش و دلال از دهات به حاشیه شهرها و از شهرهای کوچک به شهرهای بزرگتر و در نهایت به صورت مهاجر و پناه‌جو به بیرون پرتاب می‌کند. پرتاب شدن این کارگران به بیرون که در اغلب موارد مهارت زیادی ندارند ولی حاضر و در اغلب موارد مجبورند که با حداقل مزد و امکانات کاری کار کنند باعث می‌شود که وضع برای کارگران غیرماهر و در جوامع مهاجرپذیر از آنچه که در نبود این مهاجرت می‌توانست باشد، بسیار بدتر و نامناسب‌تر شود. واردات محصولات که در کشورهای در حال توسعه به قیمت نزدیک به هیچ تولید می‌شوند به این کشورها باعث می‌شود که میزان واقعی مزد برای

کارگران غیرماهر و یا با مهارت کم، بیشتر از همیشه تحت فشار قرار بگیرد. نتیجه این کار، البته افزایش فقر و ناداری در اغلب کشورهای سرمایه‌سالاری صنعتی است که امروزه شاهد آن هستیم. از سویی این فقر روزافزون است که تقریباً در همه این کشورها مورد سوء استفاده جریانات فاشیستی و نئوفاشیستی قرار می‌گیرد. فقدان برنامه اقتصادی از سوی این جریانات به این معنی است که برای رفع فقر روزافزون نیز برنامه‌ای ندارند و اما با سوء استفاده از دل‌نگرانی‌های قابل فهم شمار روزافزون کسانی که هر روزه فقیرتر می‌شوند، این جریانات در شماری از کشورها به رشد مخاطره‌آمیزی دست یافته‌اند. ناگفته نگذارم که اگر چه بخش غالب این جمعیت به بیرون پرتاب شده در همان دنیای در حال توسعه باقی می‌مانند ولی بخشی که سر از اروپا در می‌آورد می‌تواند به نوبه از سوی سرمایه بین‌المللی و سخن‌گویان

**کتابخانه آنگار**

**فلسه بندی فلزی متحرک و ثابت اداری**

**راک سنگین مخصوص ابزار**

**تولید کننده:**

- فلسه بندی فلزی بدون پیچ و مهره مدرن اداری
- ظروف نگهدارنده کالا و مواد
- کمک دوار
- جعبه پرشه و جعبه ابزار پلاستیکی



سیاسی‌اش برای اعمال فشار بر کارگران بومی و یا مهاجران اسکان یافته مورد بهره‌برداری قرار بگیرد. به همین خاطر در کنار Trevi، قرارداد سنجن، عهدنامهٔ دوبلین، جامعه یک پارچه اروپا با جدیت می‌کوشد تا شرایطی فراهم آورد که اگر چه از کار مهاجران و پناهجویان استفاده اقتصادی خواهد شد ولی تا سرحد ممکن از زیربار هزینه‌های اجتماعی، مسکن، بهداشت و آموزش همین جماعت شانه خالی نماید. هدف لایحهٔ پاسکوا (Pasqua) در فرانسه، قانون (Koppelingswet) در هلند و قانون (Vande Lanotte) در بلژیک و قوانین مشابه در دیگر کشورهای اروپایی، سیال کردن و انعطاف بخشیدن به بازار کار است.

### تغییرات منفی در قوانین

در خصوص استفاده کشورهای صنعتی سرمایه‌سالاری از نیروی کار غیرخودی و خارجی، بدنیست به اختصار بگویم و بگذرم که شماری از کشورها که در سابق مستعمره داشتند [انگلستان، فرانسه و هلند] به کار ارزان از مستعمره‌های سابق دسترسی داشتند ولی تکیه‌گاه اصلی کشوری چون آلمان برای بازسازی پس از جنگ دوم جهانی عمدتاً «کارگران مهمان» بود که از ترکیه و یوگسلاوی سابق (در بخش غربی آلمان) و از ویتنام، آنگولا و موزامبیک (در بخش شرقی آلمان) می‌آمدند. با جدی شدن بحران اقتصادی، آلمان یک پارچه می‌کوشد تا «کارگران مهمان» را که قبل از وحدت دو آلمان در بخش شرقی آلمان زندگی می‌کردند، اخراج کند. در سال ۱۹۹۴، برای مثال دولت آلمان تصمیم گرفت که اجازه اقامت ویتنامی‌ها را لغو کند و در نتیجه یک تصمیم ناگهانی دولت، ویتنامی‌ها به صورت «مهاجران غیرقانونی» درآمدند. در ضمن در سال ۱۹۹۵ پیرو قراردادی که با ویتنام به امضاء رسید قرار شد در ازای دریافت کمکهای مالی از آلمان، ویتنام ۴۰ هزارتن از کارگران مهمان ویتنامی را که در آلمان زندگی می‌کردند، بپذیرد. اشکال این توافق در این است که کس یا کسانی که به هزار و یک دلیل نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند به ویتنام

برگردند به اقامت «غیرقانونی» و مخفی و کار در بخش غیررسمی و حتی غیرقانونی اقتصاد ناچار می‌شوند. ناگفته روشن است که در بخش غیررسمی و حتی غیرقانونی کسی که به طور مخفی زندگی و کار می‌کند، مجبور به پذیرش هر شرایطی است که به او تحمیل می‌شود. گذشته از غیر انسانی بودن این شیوه کار، پی‌آمد مخربش این است که کارفرمایانی که می‌توانند شمارهٔ

**تسهولات ساختاری سرمایه‌سالاری به جایی رسیده که می‌توان گفت سرمایه به واقع وطن ندارد و همین بی‌وطنی برای توسعه آن بسیار مخرب و زیان آور شده است.**

روزافزونی از این نوع خارجی‌ان را با شرایط هر روزه نامساعدتری بکار بگیرند، حاضر به استخدام کارگران بومی نخواهند بود، چون دلیلی وجود ندارد که کارگران بومی به پذیرش این شرایط ناچار بوده باشند. از دو حال خارج نیست یا اوضاع و شرایط کاری به طور کلی سقوط می‌کند و یا، به مناسبات نژادی در جامعه لطمه می‌خورد و کل داستان مورد سوء استفاده سازمان‌ها و جریان‌های فاشیستی و نئوفاشیستی قرار می‌گیرد و آنها بومی‌های محروم و بی‌کار را که بیمه بیکاری‌شان هر روزه قدرت خرید کمتری دارد، بر علیه خارجیانی که به واقع اولین قربانیان سرمایه‌سالاری حاکم هستند، بسیج کرده و سازمان‌دهی نمایند.

در فرانسه، تا سال ۱۹۹۳ مهاجران فصلی می‌توانستند برای تمدید اجازه اقامت خویش اقدام کنند و در نهایت اجازه اقامت دائم و حتی در مواردی تابعیت فرانسوی به دست بیاورند. لایحهٔ پاسکوا این چارچوب قانونی را تغییر داد. در اروپا، نه فقط امکانات دسترسی به

پرداخت‌های رفاهی کمتر می‌شود بلکه روزبروز مشکلات تازه‌تری برای اشتغال مهاجران و پناهجویان ایجاد می‌کنند. در فرانسه، تا سال ۱۹۹۳ آموزگاران خارجی نقش بسیار مهمی در آموزش دروسی چون علوم و ریاضیات داشتند. اگر از کشور دیگری می‌آمدند، معمولاً با آنها قرارداد دهساله بسته می‌شد. در بسیاری از موارد، دانشجویان خارجی در دانشگاه‌های فرانسه به همین ترتیب هزینه آموزش خود را تامین می‌کردند. این وضعیت نیز با لایحهٔ پاسکوا تغییر کرد.

نه در فقط در فرانسه بلکه در بسیاری از کشورهای دیگر عضو اتحادیه اروپا، کارکردن دانشجویان ممکن است به اخراج آنها منجر شود. در مواردی که با خارجی‌ان قرارداد بسته می‌شود، این قراردادها کوتاه مدت و موقتی است.

در انگلستان، نظام بهداشت ملی که قبل از فرم‌های مخرب و پرهزینهٔ حکومت راست‌گرای خانم تاجر گسترده‌ترین و درعین حال کارآترین شیوهٔ ارائه خدمات بهداشتی سراسری بود، به مقدار زیادی به نیروی کار نرسها و دکترهایی که از کشورهای مشترک‌المنافع می‌آمدند، بسته بود. در اغلب موارد، این نیروی کار به صورت دانشجویان آموزش نرسی به انگلیس می‌آمدند و پس از پایان دوره مقدماتی می‌بایست یک سال نیز آموزش عملی را با موفقیت تمام نمایند تا به عنوان نرس گواهی دریافت کنند. این وضع هم به نفع این کشورها بود و هم به نفع نظام بهداشت ملی در انگلستان. در سالهای اخیر، با تغییراتی که در قوانین مربوط به مهاجرات پیش آمد، چنین کاری عملی نیست. اگرچه نظام بهداشت ملی با کمبود جدی نرس روبروست ولی برای استخدام نرس به استرالیا و فنلاند و کانادا نظر دارد.

وضع پناه جویان ناموفق، یعنی متقاضیان پناهجویی که درخواست آنها مورد قبول واقع نشده، بسیار نگران کننده است و اینان به راستی با مخاطرات زیادی روبرو هستند. در گذشته در اغلب کشورها، امکانات قانونی، برای نمونه،

اجازه استثنایی برای اقامت این دسته از افراد وجود داشت. سیاست اتحادیه اروپا اکنون این است که با همان سرعتی که بتوان برای این دسته از متقاضیان بلیط هواپیما برای خروج از کشور تهیه کرد، آنها باید اخراج بشوند. علاوه بر فرانسه شماری از کشورهای دیگر عضو اتحادیه نیز از پیش تعیین می‌کنند که هر ساله چه تعداد باید از کشور اخراج شوند. در سال ۱۹۹۵ فرانسه اعلام کرد که سالی ۲۵۰۰۰ نفر را اخراج خواهد کرد و مدتی بعد بلژیک از اخراج ۱۵۰۰۰ نفر در سال از آن کشور سخن گفت. آلمان و دانمارک و دیگر کشورها نیز به همین ترتیب تعداد ثابتی را برای اخراج سالانه در نظر گرفته‌اند. نکته قابل اهمیت این که بسته به ارزیابی حکومت کشور تصمیم گیرنده که در اغلب موارد با ملاحظات سیاسی و حتی منافع تجارته گره می‌خورد، ممکن است شهروندان این یا آن کشور در این اخراج‌ها سهم بیشتری

داشته باشند. باید بگویم که با همه تبلیغاتی که در غرب انجام می‌شود، دلیل اصلی و اساسی پناهجویی جنگ، جنگ داخلی، و عدم امنیت و سرکوب سیاسی و شکنجه و اعدام است. از همین رو، این اخراج‌های بی‌رویه و خودسرانه، ای بسا که جان شماری از این پناهجویان بازگشت داده شده را به مخاطره بیندازد.

حوزه دیگری که قابل بررسی است، جایگزین کردن نیروی کار مهاجران دائمی یا کارگران مهمان با کار پناهجویان و مهاجران موقتی است. در این جا باید به خصوص از تحولاتی که در محدوده کار خانگی و کار در بخش کشاورزی و ساختمان‌سازی صورت گرفته نام برد. کشاورزی نیز در کشورهای اروپایی دستخوش تحولات ناشی از جهانی شدن تولید شده است و به همین خاطر آن چه که مورد نیاز است کارگران فصلی و بسیار ارزان است. گفتن دارد که کارگران بومی در این کشورها حاضر به

پذیرش مزدهای بسیار پایین و شرایط کاری دشوار نیستند. صاحبان این کارگاهها نیز به استخدام مهاجران موقت و یا پناهجویان (غیرقانونی) رو کرده‌اند و با توجه به وضعیتی که این جماعت با آن روبرو هستند نه فقط مزد بسیار پایین می‌پردازند بلکه شرایط کاری بسیار نامناسبی را نیز به آنها تحمیل می‌کنند. یک کارفرمای هلندی در Wieringewerf که مزرعاش مورد یورش پلیس قرار گرفت و ۳۵ کارگر لهستانی را بازداشت و سپس اخراج کردند به اعتراض می‌گوید که در نتیجه این کار پلیس «محصول کاهو در زمین پوسید و از بین رفت» چون کارگران محلی حاضر نیستند با مزدهایی که او می‌پردازد کار کنند.<sup>(۱)</sup> کارفرمای دیگری در آلمان که شراب تولید می‌کند مدعی است که «اگر دوستان خوب لهستانی ما نباشند، ما قادر به برداشت محصول انگور برای شراب‌سازی نیستیم.» در منطقه بوگلیا که عمده‌ترین منطقه

**منش ترخیص** (با مسئولیت محدود)

**واردات - صادرات**

**مشاور امور گمرکی و ترخیص کالا از کلیه گمرکات کشور**

دفتر مرکزی: تهران، خیابان استاد مطهری، خیابان شهید سلیمان  
 شعبه (تهران): خیابان سعادتیه، روبروی پلاک ۲۶، شماره ۲  
 شعبه: تهران - ۸۸۲۶۸۲۶ - ۸۸۲۶۸۲۷ - ۸۸۲۶۸۲۸ - ۸۸۲۶۸۲۹  
 شعبه: تهران - ۸۸۲۶۸۳۰ - ۸۸۲۶۸۳۱  
 شعبه: تهران - ۸۸۲۶۸۳۲ - ۸۸۲۶۸۳۳

**MANESH TARKHIS CO. LTD**



تولید گوجه‌فرنگی در ایتالیا است در ۱۹۹۳ خوشنونهای نژادی بر علیه کارگران موقتی که از شمال آفریقا می‌آیند آنها را از منطقه فراری داد. رئیس اداره اشتغال محلی به شکوه برآمد که «اگر این کارگران نباشند، ما قادر به برداشت محصول گوجه‌فرنگی نخواهیم بود.»<sup>(۲)</sup> شبیه به همین وضعیت در بخش ساختمان وجود دارد. برای نمونه در آلمان نزدیک به ۵۰۰۰۰۰ نفر در این بخش شاغلند که حداقل ۱۲۵/۰۰۰ نفر آن «مهاجران غیرقانونی» اند. براساس گزارشی در اینترناشنال هیرالد تریبیون در بخش کارگران ساختمان در آلمان «آلمانی‌ها در اقلیت هستند.»<sup>(۳)</sup> همچنانکه نوشتیم سیاست‌های اعمال شده در اروپا با گسترش فقر و ناداری و اخلال در مناسبات بین بومی‌ها و غیر بومی‌ها به واقع عمده‌ترین عامل رشد تفکرات و گسترش سازمان‌های فاشیستی و نئوفاشیستی در این جوامع است.

### چه باید کرد؟ چه می‌توان کرد؟

برای مقابله با وضعیتی که در اروپا حاکم است البته که نمی‌توان نسخه‌های از پیش آماده شده نوشت. به گمان من، اولین کاری که باید بکنیم این که، باید برای درک عمیق و همه جانبه این تحولات بکوشیم. در این راستا اولین قدم این است که زمان و زمانه خود را بهتر بشناسیم. برای دست‌یابی به درکی عمیق از ارتباط بین پدیده‌های مختلف شناختن همان پدیده‌ها ضروریست. بحران حاکم بر جهان سرمایه‌سالاری بدون شناخت سرمایه‌سالاری امروزی غیرممکن است. ما اکنون در دوره‌ی مابعد انقلاب صنعتی در عصر اطلاعات سالاری هستیم. پیشرفت هراس‌انگیز تکنولوژی و جهانی شدن تولید بسیاری از ادراکات گذشته ما را درهم ریخته است. امروز تولیدات صنعتی نه عمدتاً منبعث و متأثر از نیروی بازوی کارگر بلکه بطور مستقیم در ارتباط با دست‌آوردهای فکری کارمندی است که به صورت این تکنولوژی‌ها خود نمایی می‌کند. تکنولوژی جدید نه مددکار کار و کارگر در پروسه و روند تولید، بلکه عمدتاً رقیب طراز اول کار زنده در همان

فرایند است. پی‌آمدهای این تحولات به راستی بسیار مهم و از نظر تاریخی بسیار با اهمیت است. برای اولین بار، حداقل رفاه شماره روزافزونی از کارگران در کشورهای سرمایه‌سالاری صنعتی به مخاطره جدی افتاده است و به همین دلیل با کارگران کشورهای درحال توسعه و عقب‌مانده منافع ملموس و مشترک یافته‌اند. یعنی سرمایه‌داری به دست خود شرایطی فراهم کرده که برای اولین بار ممکن است به راستی کارگران جهان به وحدت برای سرنگونی حاکمیت سرمایه‌داری برسند. در اغلب کشورهای صنعتی نه فقط نابرابری به شدت افزایش یافته بلکه میزان فقر در میان کسانی که شاغل هستند نیز در حال فزونی بوده است. از سوی دیگر، این قابلیت ریگان و تاجر نبود که موجب شد تا تهاجم بی‌سابقه سرمایه بر علیه کار در یکی دو دهه گذشته این همه «موقفیت آمیز و ظفرمند» باشد. گذشته از به بن بست رسیدن سوسیال دموکراسی مبتذل شدن مدل روسی سوسیالیسم، تغییر و تحولات تکنولوژیک زمینه ساز اصلی پیروزی این تهاجم بود. به این ترتیب، از سویی وابستگی کمتر سرمایه به کار زنده را داریم و از سوی دیگر، به راستی، جهانی شدن سرمایه را، یعنی تحرک بی‌سابقه سرمایه که امروز می‌تواند در یک کشور خاص «با به زمین» نباشد. از قاره‌ای به قاره‌ای دیگر، از کشوری به کشوری دیگر و از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر «پرواز» کند.

اگر درست است که عصر ما عصری است که با اطلاعات سالاری خصلت‌بندی می‌شود، پس باید در راستای دست‌یابی به حداکثر اطلاعات کوشا بود. واقعیت‌های این جوامع را دید. نه ارزیابی‌های گذشته که همه دنیا را تاریک می‌دید، کارسازند و نه دیدگاه غالب امروزی که ناتوان و مغلوب، بشریت را در ابتدای قرن بیست و یکم میلادی به آزمودن دوباره باورها و انگاره‌های مسلط در قرن نوزدهم فرا می‌خواند.

نه فقط درک علل بحران عمیق سرمایه‌سالاری، بلکه کوشش در راستای یافتن راه‌های برون رفت از وضعیت کنونی باید در دستور کار همه آنها قرار بگیرد که با

درس آموزی از تجربیات تلخ و شیرین بشریت مترقی و با شناخت گسترده‌تر و عمیق‌تر از حال می‌توانند و می‌خواهند برای ساختن آینده‌ای بهتر از حال خود را سازمان بدهند. و در این فضای فرهنگی - سیاسی است که وظیفه‌ای سنگین‌تر از همیشه بر عهده اندیشمندان و پژوهش‌گران چپ قرار می‌گیرد که با رهاشدن از سنگینی بختک‌گونه مارکسیسم و سوسیالیسم سترون روسی، نقش خود را در یافتن راه‌های برون رفت از بحران کنونی ایفاء کنند. من بر این باورم که ضرورت سازمان‌دهی خویش از حد و مرز بگومگوهای ایدئولوژیک فراتر رفته است. هرگونه کم‌کاری و مسئولیت‌گریزی به آسانی می‌تواند به ایجاد شرایطی منجر شود که تعداد باز هم بیشتری از قربانیان سرمایه‌سالاری، در دام تبلیغات فریب‌کارانه و عوام‌گول‌زن فاشیست‌ها و نژادپرستان گرفتار آیند و وضعیتی فراهم آید که خشک‌وتر را با هم بسوزاند. توضیح با حوصله و با بردباری علل بحران، آن هم به زبانی عامه فهم و تشریح راه‌های احتمالی برون رفت از این وضعیت آن هم به همین شیوه و نه به زبانی که در انحصار برگزیدگان پرخورده و کم‌کار جامعه است از اهم واجبات و از قدم‌های اولیه آغاز این مبارزه برای نجات زندگی است. تردیدی نیست که فاشیسم در پایان قرن بیستم به ظاهر شبیه فاشیسم در دهه‌های سی و چهل میلادی است ولی بیاد داشته باشیم که فاشیسم بازپسین، چنان چه قدرت را در دست گیرد، در شماره قابل توجهی از این کشورها زرادخانه‌های عظیمی از بمب‌های هسته‌ای هم در اختیار دارد. یعنی مبارزه‌ای پی‌گیر و موثر بر علیه تمایلات و جریان‌های فاشیستی در هر لباسی که در آیند و در هر کجا که باشند، نه فقط مبارزه‌ای از نظر اخلاقی ضروری، بلکه ضرورتی انکارناپذیر برای حفظ و تداوم زندگی است.

پانویس

۱- بنگرید به:

In, Liz Fekete: "Blackening the economy: The path to Convergence", Eurooc, the Wages of Racism, Race & Class, Vol. 39, No. 1, (Special Issue) July-September 1997, P. 7

۲- همانجا، ص ۷

۳- همانجا، ص ۸